

بخش فارسی

## عطار روح بود سنائی دو چشم او ما از پی سنائی و عطار آمدیم

بہت مزہ و لذت و مواہب و مقام عطار و سنائی را در شعر صوفیانہ مشخص می کند  
چنانکہ می دانیم مولانا کی از بزرگ ترین و برجستہ ترین سخن گوی تصوف ایران می باشد۔  
مثنوی یکی از مهم ترین آثار صوفیہ می باشد در این مقالہ ما می خوانیم مقام مولانا را متعین  
کنیم و در عین حال سہم عطار و سنائی را نیز مورد بررسی خود قرار بدیم۔

سنائی مقدم تر از عطار و مولانا است و بنا بر این نیز اہمیت فراوان دارد از سنائی  
تا مولانا در حدود چهار صد سال می گذرد درین دورہ شعر فارسی پیشرفت فوق العادہ ای  
نمود۔ سنائی بہ اصلاح در بنای شعر صوفیہ سنگ اساسی می باشد و این سناہستان مجلل  
بر ہمین پایہ استوار و محکم ایستادہ است مولانا درین بیت یک حقیقت را بنیاد نمودہ است  
تا زمان سنائی اصول و عقاید و رفتار و روش صوفیہ بہ سراحت و بسط معلوم نہ بود علتش این  
کہ بہ این اصول دین و اصول تصوف ایشناہ می شد و در نتیجہ آن برای علاقمندان بسیار  
آشفتہ و غیر واضح بود۔ برخی گمان کردہ اند کہ تصوف درس گوشہ نشینی و ترک عمل می دادہ  
چہ را سر نوشتہ مردم محسوب می کردند و این گونه عقیدہ با اصول دین اسلام مغایرت می

کردند برای مردم عمومی مشکل بود که به سوی تصوف میل فراوان را از خود ابراز نمایند اما سنائی این گونه اشکال را منقطع ساخت در مثنوی معروف خود یعنی حدیقه الحقیقت و هم چنان در بعضی از قواعد عرفانی سعی نمود که دین و تصوف را هم آهنگ کند به این معنی که دین و فکر صوفیه هیچ نقص اساسی نداشت وی خواست که به خوانندگان بفهماند که عزالت گزینی و فراگذاشتن عمل از عقاید صوفیه نیست پس از کجا معلوم که به این و تصوف مغایرت است -

سنائی اولین دانشمند است که فکر و فلسفه انسان کامل را تعقیب کرد و بعداً مولانا بهمین موضوع را مطلب مهم مثنوی قرار داد لذا مولانا راست می گوید که سنائی دو چشم او بود یعنی سنائی می توانست آن راه را به مردم به نماید - می بینیم که سنائی نه می گوید که علم میا موز و علم لدنی را خواستار باش بلکه می گوید که علم دنیاوی بیاموز به این معنی که زندگی در دنیاى مادی و در عالم کون و فساد احتیاج به علم دنیاوی دارد اما این علم شامل آفتی هم است و آن حرص است پس تا وقتی که حرص را از خود دور نه اندازی این علم بی سود خواهد بود مثل دُرّی که اندر تاریکی شب چراغی در دست گرفته به خانه ای در آید و آنچه که می برد کلاه های گزیده باشد -

چو علم آموختی از حرص آنگه ترس کاند شب

چو دُرّی با چراغ آید گزیده تر برد کالا

خدای که سنائی در تشکیل و انضباط اصول و عقاید تصوف انجام داده

اساس کار صوفیان بزرگ آینه می شود مثلاً عطار و رومی و غیرهمه - اینجا است که مولانا می

فرماید که سنائی دو چشم او بود -

فریدالدین عطار یکی از بزرگ‌ترین شخصیت‌های ادب فارسی و شعر صوفیه می‌باشد زندگی وی محکم‌ترین دلیل عقاید صوفیه است می‌گویند که روزی درویش جلوی دکانش ایستاد چیزی خواست او ابا کرد. درویش گفت ما حتی زندگی را به نقد دوست نداریم که تو مال را. این گفت و نشست و جان بجان آفرین پشرد. عطار حیرت زده نگر است حال بر او مستولی گشته اثاثه را برابر باد داد و دیوانه وار مستولی از خانه و شهرش بیرون رفت و مجذوبان را دنبال می‌کرد و زندگی را بر سلوک صوفیه به پایان رسانید.

عطار کتابی معروف به عنوان تذکرة الاولیاء را که در شرح حال صوفیاء کرام می‌باشد به رشته نگارش در آورده اصول و عقاید صوفیه را با کمال سراحت و وضاحت ضبط ساخت. چنانچه امروز این کتاب یکی از آثار مهم صوفیه می‌باشد علاوه بر آن عطار مثنوی بسیار معروف به عنوان منطق الطیر را نیز به سلک قلم کشید.

از لحاظ موضوع و مطالب، منطق الطیر حامل اهمیت فراوان است درین مثنوی عطار خواسته است که اصول تصوف را به طرز تمثیل بیان کند و به زبان پرندگان مطالب صوفیه را آشکار سازد بدین طریق وی موفق شده که مطالب مثل سیر و سلوک مقام و حال پیر یا ولی، ولایت، مقام، حق و آئینه دل و وحدت الوجود و همه را به توسط گفتگوهای پرندگان به ما بفهماند. اصول تصوف در اکثر موارد پیچیده و گاهی مشکل یا بعید از فهم می‌باشد. عطاری تواند آنها را درک کند پس عطار برای دفع این اشکال از پرندگان (کمک) می‌گیرد و موضوعات را برای مبتدی آسان تر و روشن تر می‌سازد و در این جریان هدیه بمنزله پیر یا ولی از آب درمی‌آید چنانکه می‌دانیم مقام ولی یا پیر در تصوف اهمیت زیادی دارد و سالک اگر خواسته باشد بکمال ترک برسد. ناچار است از پیر و مرشد

اطاعت می کند جای حرف یا تردید ندارد و چنانچه پرندگان که برای این گونه اطاعت آماده  
نیستند نمی توانند از پیروی بدهد فایده بردهمین جا است که حافظ می گوید

به مئی سجاده رنگین گن گرت پیرمغان گوید

که سالک بی خرن بود ز راه و رسم منزلها

غیر از دوا اثر که آنها متذکر شدیم عطار منظوم های دیگر نیز در مطالب تصوف  
دارد و در آن نیز حال همین موضوع را تکرار و تشریح کرده است۔

حالا باید دید مقام عطار را نیز متعین کرد۔ وی در زمره بنیان گذاران شعر  
عرفانی فارسی می باشد به این معنی که بزرگ ترین اثر صوفیانه یعنی مثنوی مولانا بر اساس  
کار عطار بر جا است یعنی روشی که مولانا برای بنیان افکار عرفانی بکار برده و مطالب رادر  
قالب شمشیل ریخته و ضمن داستانهای کوتاه معنی پوشیده را بیان کرده است مولانا هم آن  
روش رادر دو شعر بسیار خوب گفته است۔

خوش تر آن باشد که سرد لبران

گفته آید در حدیث دیگران

من آن ملای روی ام که از نظم شکر ریزد

ولیکن در سخن گفتن همانند شیخ عطارم

از لحاظ کیفیت و کمیت عطار خد متی شایان به ادب فارسی بالخصوص شعر  
صوفیانه نموده است اگر سهم او را در تاریخ شعر صوفیانه در نظر بگیریم یا از آن صرف نظر کنیم  
بی شک ما محرومی رو برو خواهیم شد۔ عطار به عنوان عقد محکم در سلسله شعر صوفیانه بین  
متاخرین و متقدّمین است حتی مولانا نمی توانست به اصول اساسی عطار چیزی بیفزاید

البته مولانا این قدر زحمت کشیده که مسائیل صوفیانه را با وضاحت و سراحت و شرح  
مفصل در قالب شعر و به روش داستان عرضه نموده است - منطق الطیر از هر لحاظ یا از هر  
جهت بنیان مثنوی مولانا می باشد از همین لحاظ مولانا سبقت عطار را قبول می کند و مقام  
ارزش او را قایل است - مسائیل پیچیده مثل حقیقت دل یا آینه دل را عطار در مثنوی  
تمثیلی یعنی منطق الطیر بخوبی نشان داده است برای خوانندگان بسیار روشن می شود که در  
اصطلاح صوفیاء حق و حقیقت هم آنست که در خود دل ساک یا وجود او باید پیدا کرد -

حالا با این مقدمات به خود مولانا پیر دازیم که این شعر با معنی را سروده است -  
مولانا بزرگ ترین و مهم ترین شاعر شعر صوفیانه است و در عین حال غالباً بزرگ ترین  
شخصیت مذهبی دنیاء اسلام است - به این معنی که -

مثنوی مولوی معنوی

هست قرآن در زبان پهلوی

و در باره مقامش اقبال می فرماید -

من نمی گویم که آن عالی جناب

هست پیغمبر ولی دارد کتاب

در آغاز بررسی در مقام مولانا باید به این نکته اشاره کنیم که مولانا پیش از همه چیز

حتی پیش از صوفی یک دانشمند بسیار فاضل قرآن است و مغز قرآن در مثنوی خود آورده

است -

من ز قرآن مغز را برداشتم

استخوان را بر سگان بگذاشتم

از اینجا معلوم می شود که مولانا به بیچ وجه از تعلیمات قرآنی و شرحی انحراف نه در زبده ولی در عین حال مثنوی از اہم ترین آثار صوفیہ می باشد پس این بحث کہ مولانا مثل سنائی دین و عقاید صوفیہ را با ہم تطبیق می دهد بہ نحو یکہ بین این دو مکتب در بیچ مورد نقص و مغایرت رخ نمی دهد۔ مولانا این راہ برای سالکان و انمودہ کہ از خطر گمراہی محفوظ خواهند

بود۔

جنبہ دیگر کہ در شعر مولانا بسیار روشن است ذوق و سوز و گداز است و در دیوان شمس تبریز این جنبہ بہ حد اعلیٰ رسیدہ است در شرح حال مولانا بہ محض شنیدن صدا بہ رقص آمد و حال بر او مستولی گشت۔

مولانا در اشعارش و در فکرش معتقد بہ انسان کامل است و انسان کامل مستلزم بہ شرح مفصلی می باشد و در این جا امکان احاطہ این مسئلہ بسیط نیست۔ بہر صورت انسان کامل برای مولانا انسانی است کہ خدا در نتیجہ حکمت او را بہ ظہور آورد و قرآن او را در تکمیل شخصیت استعداد پیدای کند۔ انسانی کہ از ضعیف و نقص مبرا و مسعون مانده است و غیر از خدا و رضای خدا ہر چیزی دیگر را پوچ و ناچیزی دانند در راہ حصول این مقصد و ہمہ چیز را قربان می کند چنانچہ مولانا می فرماید ۔

حاصلِ عمرم بہ سخن بیش نیست

خام بدم پختہ شدم و سو ختم

منظور از تصوف و عرفان اینقدر است کہ انسان خودش را بداند و بشناسد۔ از آرایش دیناوی پاک شود و بہ درجہ اعلیٰ فراتر رود تا واصل حقیقت و حق شود۔ مولانا عشق را موثرترین اقرار افکاری دانند و عقل با صد حیلنہ بہ جای نمی رسد مولانا می گوید کہ ہر کس

خواستار آن است که به اصل خود رجوع کند و تحت این قانون انسان باید به مهربانی  
باز برگردد و این به جز خودشناسی و خداشناسی امکان ندارد و اگر آدم خودشناس نیست  
عشق در او تاثر نثار ندارد در رزم گاه هستی محرومی باشد

آتش است این بانگ نای نیست باد

هر که این آتش ندارد نیست باد

آتش عشق است که اندر نای فقاد

جوشش عشق است که اندر منی فقاد

شاد باش ای عشق خود سودای ما

ای طیب جمله علت های ما

مولانا می گوید که از سجاده و تقوی کسی نباید ادعای صوفی کند صوفی بودن یک نور

حال است که سالک خود را از دنیا دور و به حق پیوسته می بیند چنانکه

ای بسا ابلیس که ادریسی کند

وی بسا ادریس که ابلیسی کند

با این شرح و بیان ما تو نستیم تا حدی مقام سنائی و عطار و مولانا را متعین کنیم و خدائی

که این شاعران بزرگ به اعتلای فرهنگ بشر نموده اند تا قیام قیامت باقی خواهد ماند

